

تحلیل انتقادی تاریخ ادبیات نگاری

دکتر سید حسین سیدی^۱

چکیده

این مقاله که ماحصل پژوهشی در حوزه تحلیل تاریخ ادبیات نگاری و نقد شیوه های تاریخ ادبیات نگاری در ادب عربی است و در پی پاسخ به این پرسش است که آیا میان متن ادبی و تاریخ رابطه ای وجود دارد؟ لازمه پاسخ به این پرسش آن است که بدانیم متن ادبی چگونه متنی است و تاریخ چگونه دانشی است؟ از این رو مقوله ای به نام تاریخ ادبیات مخالفانی دارد که اساساً منکر دانشی به نام تاریخ ادبیات هستند؛ چون ادبیات، ناظر به تخیل، داستان، قدرت تشخیص یا احساس است ولی تاریخ بررسی عینی و علمی وقایع گذشته است؛ لذا پیوند این دو مقوله متفاوت خاستگاه انتقاداتی گشته است که اجمالاً به پاره ای از آنها پرداخته می شود.

کلید واژه‌ها: تاریخ، ادبیات، نظریه ادبی، تاریخ ادبیات.

مقدمه

در آغاز لازم است به واکاوی ریشه Ethymology واژگان موجود در مقوله تاریخ ادبیات بپردازیم. کلمه تاریخ که معادل واژه یونانی Historia است، چندین معنا دارد. مهم ترین آنها، پژوهش است و بعد دانش، علم، شرح نوشتاری پژوهشها، گزارش، روایت و تاریخ رویدادها... (احمدی، ۱۳۸۷، ص ۳). درباره اصالت عربی بودن این واژه نیز اختلاف نظر است. نظر غالب آن است که واژه ای است معرب و احتمالاً از زبان عبری که در آن واژه «یرخ» Yerakh به معنای تاریخ است، وارد زبان عربی شده است. (احمدی، ۱۳۸۷، ص ۴)

اما در این که واژه ادب ریشه فارسی دارد یا عربی نیز اختلاف است. «ژام دارمستر» خاورشناس فرانسوی (۱۸۹۴-۱۸۴۹م) ریشه آن را از واژه های سومری «دپ» (dap)، «دیپ» (dip) و «دوب» (dub) به معنای خط و لوحه می داند. «نالینو» (Nallino) ریشه آن را عربی می داند که از «داب» به معنای رفتار و کردار نیاکان گرفته شده است. «نائوکی» استاد زبان عربی در بنیاد مطالعات خارجی توکیو- «ادب» را هم ریشه واژه پهلوی «آئین» Ayin/Ayen می داند که به معنای راه و روش است. (www.Valslin.com) برخی هم آن را از ریشه «ادب» به معنای دعوت به مهمانی می دانند. ولی در عین حال بر آنند که این واژه نه در قرآن آمده است و نه در متون جاهلی و احتمال آن است که در آن آغاز دوره اموی از یکی از زبان های کهن عربی به زبان قریش راه یافته باشد. (طه حسین، بی تا، ص ۲۵)

^۱ . دانشیار زبان و ادبیات عربی، دانشگاه فردوسی مشهد Hosein_seyyedi @ yahoo.com

هر چه باشد این واژگان تحول معنایی یافته و امروزه به مثابه دانشی هستند که ما از آنها تلقی ویژه‌ای داریم. تاریخ را «علم قیاس‌های مرکب دانسته‌اند؛ علم دید دوگانه؛ واقعیات گذشته از آنجا که آنها را از هم مجزا می‌کنیم و همواره ولاجرم آنها را در یک نظام در زیر نشانه مسائل معاصر قرار می‌دهیم، برای ما معانی‌ای دارند. بدین ترتیب مجموعه‌ای از مسائل جایگزین مجموعه‌ای دیگر می‌شود و یک مجموعه واقعیات مجموعه دیگر را تحت الشعاع قرار می‌دهد. تاریخ از این لحاظ روشی است خاص برای بررسی زمان حال به کمک واقعیات گذشته». (اسکولز، ۱۳۸۳، ص ۱۱۷).

تاریخ را معمولاً به دو معنا به کار می‌بریم: ۱- شماری از رویدادهای گذشته را تاریخی می‌خوانیم. ۲- بازگویی یا بازنویسی رویدادهای خاص یا رشته‌ای از اتفاقات را تاریخ می‌نامیم. (احمدی، ۱۳۸۷، ص ۹) اما آنچه در تاریخ مطرح است و مورخ به آن می‌پردازد با آنچه در ادبیات مطرح است و ادیب با آن سرو کار دارد، تفاوت دارد.

تفاوت تاریخ با دیگر دانشها هم در موضوع است و هم در روش و هم در ماده. لذا گفته‌اند «فرق عمده تاریخ با اکثر علوم مربوط به انسان ظاهراً در این است که تاریخ انسان را به عنوان یک کل، به عنوان یک موجود متفکر و خودآگاه بررسی می‌کند. در صورتی که جز معدودی از سایر علوم به این جنبه وجود او نظر ندارند». (زرین کوب، ۱۳۷۰، ص ۱۳۵)

اما از حیث ماده هم با یکدیگر متفاوت‌اند، مثلاً یکی به حقیقت می‌پردازد و دیگری به تخیل. ادبیات ناظر بر تخیل، داستان، قدرت تشخیص یا احساس است. حال آن که تاریخ، بررسی عینی و علمی وقایع گذشته است. (وبستر، ۱۳۸۲، ص ۱۷۹-۱۸۰)

پس از این مقدمه کوتاه به ترکیب «تاریخ ادبیات» نظر می‌افکنیم. ترکیبی که به نظر می‌رسد اجزای آن چندان با هم سازگاری ندارند. این ترکیب در وهله نخست پرسشهایی را در ذهن ایجاد می‌کند که پاسخ به آنها دانش تاریخ ادبیات را به چالش می‌کشد. چالشی که موجب شده است برخی مثل «شو پنهاور» اساساً منکر دانشی به نام تاریخ ادبیات گردند و آن را «فهرست مرده زارها» بدانند. (واینر، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۳۶۶). آن پرسشهای چالش برانگیز به قرار زیر است:

۱- آیا ادبیات تاریخ ویژه‌ای دارد؟

۲- میان متن ادبی و تاریخ چه ارتباطی است؟

۳- گستره تاریخ ادبیات تا کجاست؟

۴- آیا ویژگیهای هنری با رخدادهای تاریخی همگامند؟

۵- آیا حوادث تاریخی بر ویژگیهای ادبی تأثیر می‌گذارند؟

و پرسشهایی از این دست که موجب شده است مفهوم تاریخ ادبیات در بحث نظریه و فلسفه ادبیات چهره تازه‌ای به خود بگیرد و ناقدان بیشتر به آن توجه کنند.

قبل از پرداختن به بررسی دیدگاهها در باب تاریخ ادبیات و امکان آن، بایسته است به تمایز میان مقوله نظریه ادبی *Literary Theory* و نقد ادبی *Literary Criticism* و تاریخ ادبی *Literary History* پرداخته شود. نشان دادن این تمایز بدان سبب است که مرز میان نقد ادبی و تاریخ ادبیات و نظریه ادبی مشخص

گردد. ادبیات مجموعه آثاری است که در توالی زمانی به وجود می آیند و لذا با تاریخ پیوند می یابند و تاریخ ادبیات در حقیقت نوعی نقد به شمار می آید. چون مطالعه خود آثار ادبی را یا نقد ادبی می دانیم (که در اساس برخورداردی است ایستا با ادبیات) یا تاریخ ادبی. البته نقد ادبی اغلب چنان استعمال می شود که تاریخ ادبی را نیز شامل می شود. (ولک، وارن، ۱۳۷۳، ص ۳۳)

برخی هم برآنند که «نقد باید برخوردار آثار ادبی متمرکز باشد و بررسی ادبیات از شرح حال و روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و دیگر رشته‌ها متمایز باشد». (برونستر، ۱۳۷۴، ص ۹۰).

و یا «تاریخ ادبیات را می‌توان بخشی اساسی از نقد ادبی دانست؛ زیرا هدف از تاریخ ادبیات نیز مانند نقد ادبی پدید آوردن پلی بین نویسنده و خواننده، شناساندن آثار مهم و ارزنده ادبیات یک ملت به عموم مردم و میسر ساختن کشف و درک زیباییها و بدعتهای آثار ادبی است». (قویمی، ۱۳۸۴، ص ۷۹). به همین روی برخی کوشیده‌اند که تاریخ ادبی را از نظریه ادبی و نقد مجزا کنند و چنین استدلال کرده‌اند که «تاریخ ادبی نشان می‌دهد «الف» از «ب» مشتق شده است در صورتی که نقد ادبی می‌گوید «الف» از «ب» بهتر است». (ولک، ۱۳۷۳، ص ۳۴)

مفهوم تاریخ ادبیات

دانش ادبیات دارای دو بخش است: ۱- فلسفه ادبیات ۲- تاریخ ادبی.

قدمت ادبیات به قدمت تاریخ اندیشگی بشر است. آدمی هیچ‌گاه از بیان اندیشه و احساس و عاطفه خویش جدا نبوده و تمام آنچه را که در می‌یافت و احساس می‌کرد در قالب واژگان می‌ریخت و در دو قالب شعر و نثر بیان می‌کرد. ادبیات یعنی کاربرد ویژه زبان؛ زبان ماده ادبیات است.

لذا در مفهوم تاریخ ادبیات این نکته بیش از همه ذهن را به خود مشغول می‌کند که مراد از تاریخ ادبیات چیست؟ آیا می‌توان برای ادبیات، تجلی آگاهی و احساس آدمی و مواجهه وجودی با عالم، تاریخ نوشت؟ مفهوم تاریخ به مقوله زمان وابسته است ولی ادبیات امری فراتر از زمان است. حال چگونه می‌توان میان این دو مفهوم - یکی زمانمند و دیگری فرازمانی - نسبتی برقرار کرد؟

همین مسأله موجب شد تا عده‌ای منکر تاریخ ادبیات گردند و این دو - تاریخ و ادبیات - را دو مقوله ناسازگار تلقی نمایند. به همین روی برخی برآنند که «ادبیات و تاریخ» با رابطه‌ای غیر ضروری یکدیگر راهمراهی می‌کنند. (گرین ولبیهان، ۱۳۸۳، ص ۱۴۹). اینها بر این باورند که تاریخ مجموعه‌ای از حقایق است و بازنمایی‌های خام تاریخ، حکایت از عینی بودن و در نتیجه تقابل آن با ادبیات - که در نهایت امری است ذهنی - دارند (گرین، ۱۳۸۳، ص ۱۴۹). لذا گفته‌اند که «برتری شاعر بر مورخ در همین است که مورخ ناگزیر به چیزی تمسک می‌جوید که واقعاً حادث شده است. شعر با حقیقت عام (امور کلی) سروکار دارد و تاریخ با حقیقت خاص (امور جزئی و فردی). (دیچر، بی تا، ص ۱۱۴)

این دسته از منتقدان مفهوم تاریخ ادبیات را از آن روی بر نمی‌تابند که موضوع و حوزه این دو دانش با هم متفاوت هستند. چون «ادبیات ناظر بر تخیل، داستان، قدرت تشخیص یا احساس است. حال آن که

تاریخ بررسی عینی و علمی وقایع گذشته است. رویدادهای تاریخی مشهود تلقی می شوند، حال آن که رویدادهای ادبی ساخته و پرداخته تخیل هستند». (ویستر، ۱۳۸۲، ص ۱۸۰).

تاریخ و ادبیات هم در غایت و هم در روش و هم در داده‌های این دو دانش با هم متفاوتند. «ملاک روایت تاریخی، حقیقت است اما ملاک اثر هنری، میزان لذتی است که در مخاطب می آفریند، آگاهی تاریخی همواره نگاهی به گذشته است. یعنی آگاهی تاریخی باز اندیشانه و گذشته نگر Retrospective است». (احمدی، ۱۳۸۷، ص ۱۵۰). «تاریخ به عنوان علمی که فقط جنبه نظری آن مورد توجه باشد، با آن نوع تاریخ که به عنوان یک عنصر مربوط به ادب، سیاست، یا اقتصاد منظور باشد، تفاوت دارد. در تاریخ مثل چیزهای دیگر، شناخت نظری محض آن گونه شناختی است که مبتنی باشد بر مفاهیم کلی، یعنی آنچه از تصور علیت ناشی می شود». (زرین کوب، ۱۳۷۰، ص ۱۲۱)

خلاصه آن که «کلمه تاریخ در عنوان تاریخ ادبیات در معنای متداول خود نیست تا حاکی از ظهور و حضور و زوال و عینیت آثار ادبی در زمانی معین از سیر مستمر زمان باشد. کلمه تاریخ در تاریخ ادبیات تنها می تواند بازنمای این واقعیت باشد که تاریخ ادبیات ظهور آثار ادبی را بر حسب تقدم و تأخر ظهور و تداوم حضور آنها در جریان زمان مورد بحث قرار می دهد و این تقدم و تأخر البته حاکی از غیبت و زوال آثار در درازنای زمان و زوال و مرگ آنها نیست». (پورنامداریان، ۱۳۸۴، ص ۵۲)

تعریف و کارکرد تاریخ ادبیات

تاریخ ادبیات، ظاهراً چنان که از نامش پیداست در پی بیان تاریخ شعر و نثر و به طور کلی ادبیات و شرح احوال و تحول و تطور دوره ها و انواع ادبی و نگارش شرح احوال پدیدآورندگان آن است. به قول کارلایل (Carlyl Tams) تاریخ شعر هر ملت گوهر تاریخ آن اعم از سیاسی، اقتصادی، علمی یا دینی است. مورخ تمام عیار شعر هر ملت با همه اینها آشناست. (ولک، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۴۶). و «بوینو» (Bernard Beugnot) معتقد است:

۱- تخصص یا رشته ای از علم ادبیات، فعالیتی پژوهشی یا آموزشی است با هدف برقراری نوعی در زمانی در رابطه متون با یکدیگر و میان وقایعی که ادبی تلقی می گردند. (از قبل چهارچوب خلق اثر، محیط تولید کننده اثر، مکاتب، جریانها نهضتها، انتشار آثار و استقبال از آنها).

۲- ارائه وقایع ادبی از خلال تحولات تاریخی آنها، کتابی که این تحولات را جزء به جزء و دقیق روایت می کند.

۳- علمی ادبی، نظریه ادبی، علم تأویل، تفسیر و تجزیه و تحلیلی تابع مقررات علمی است. (بوینو،

۱۳۸۴، ص ۵)

در هر حال تاریخ ادبیات به بررسی آثار ادبی، سبکها و انواع ادبی و روابط میان آنها می پردازد. یعنی «آثار ادبی را با توجه به روابط میان آنها در موضوع و ساخت گردآوری می کند و به واسطه تسلسل آن ساختها،

تاریخ گونه های ادبی را وضع می نماید و به واسطه اندیشه ها و احساسات، تاریخ جریانهای عقلانی و اخلاقی را وضع می کند. (مندور، ۱۹۹۶، ص ۱۴)

از طرفی تاریخ ادبیات تنها فهرست زندگینامه، شرح احوال و شمردن آثار در دوره های تاریخی نیست بلکه «باید به ایده ها و مفهوم سازیها و برنامه ها و شعارهای خود نویسندگان هم توجه شود و به پذیرش تقسیم بندیهای آنها قناعت گردد. برنامه هایی که آگاهانه تدوین شده اند و تفسیرهایی که نویسنده ای از خود به دست داده نباید نادیده انگاشته شود». (واینر، ۱۳۸۵، ص ۱۹۷).

آنچه گفته شد درباره مفهوم و تعریف تاریخ ادبیات بود؛ اما درباره کارکرد آن باید گفت که تاریخ ادبیات وظایفی فراتر از شرح حال نویسی و روایت تاریخی دارد. «تودوروف» برای تاریخ ادبیات سه وظیفه اصلی قائل است:

۱- مطالعه تغییراتی که هر مقوله ادبی به خود می پذیرد.

۲- بررسی انواع ادبی (ژانرها).

۳- مشخص کردن قوانین تغییر که به گذار از یک دوره ادبی به دوره دیگر مربوط می شوند. (پاکتچی، ۱۳۸۴، ص ۱۹).

برخی وظیفه اساسی مورخ ادبی را تعیین شجره نامه آثار می دانند. در ادبیات هم مانند هنر، گذشته است که با سنگین ترین وزن بر زمان حال فشار وارد می کند. آن چه باید کرد تعیین علیت درونی است. در ادبیات- پس از تأثیر فرد- بزرگترین نیروی عامل، تأثیر کار ادبی بر کار ادبی است. (ولک، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۹۴).

آنچه کار مورخ ادبی را مشکل می کند آن است که مجموعه وظایف منتقد ادبی و مورخ هر دو به عهده اوست. چنان که گفتیم، تاریخ ادبیات خود نوعی نقد ادبی است. صرف گزینش یک شاعر و یک نویسنده و یا یک شعر و یک دوره به منزله تأیید آن است. مورخ ادبی در حقیقت هم به نوعی به نقد ادبی دست می یازد و هم به نوعی روایت تاریخی نزدیک می شود. لذا گفته اند روایت تاریخی و روایت داستانی یک وجه مشترک ندارند. این وجه مشترک به تعریف «باز بیان کردن کنشها بر اساس یک پیرنگ» باز می گردد. طرح اصلی یاپیرنگ، شالوده روایت است. روایت تاریخی و داستانی مشابه اند اما دو بیان متفاوتند». (احمدی، ۱۳۸۷، ص ۱۴۲).

لذا با توجه به در هم تنیدگی نقد و تاریخ در کار مورخ ادبی می توان وظایف تاریخ نگار ادبی را تا حدود زیادی دشوار ارزیابی کرد. چون تاریخ نگار ادبی تنها با روایت تاریخی سروکار ندارد بلکه با مجموعه ای از متون روبروست که نقد و تحلیل آنها نیز ضروری است. به عبارت دیگر تاریخ ادبیات خود دانش مستقلی نیست. بلکه به دانشهایی چون نقد، متن شناسی، فهم و تحلیل متن، تاریخ، فلسفه و ... وابسته است. مشکل دیگر بر سر راه مورخ ادبی آن است که همچون دیگر شاخه های علوم انسانی وابسته به فاعل این دانش است.

یعنی تاریخ ادبیات یک دانش Objective نیست بلکه Subjective است؛ به عبارتی تنها به روش خالص علمی تکیه ندارد بلکه به درک و ذوق شخص مورخ ادبی نیز وابسته است. به "قول طه حسین"

تفاوت تاریخ ادبیات با دیگر شاخه های تاریخ مثل تاریخ سیاسی، اقتصادی، تاریخ انقلاب و ... آن است که تاریخ یک انقلاب را مخالفان آن انقلاب هم می توانند بنویسند؛ چون انقلاب یک چیز است و تاریخ آن چیز دیگر. اما در تاریخ ادبیات وضع چنین نیست و ممکن نیست غیر ادیب تاریخ ادبیات را بنویسد. (طه حسین، بی تا، ۳۳).

در هر حال وظایف تاریخ نگار ادبی که شامل وظایف منتقد ادبی و مورخ است به شرح زیر است:

- ۱- تاریخ نگار ادبی تاریخ را پیوسته و غایت گرا نمی بیند بلکه آن را مجموعه ای پیچیده و در هم تنیده می یابد.
- ۲- تاریخ نگار ادبی، دوره های تاریخ ادبی را مشخص و مجزا از یکدیگر نمی بیند و از این رو رابطه تنگاتنگی بین دوره های تاریخی می بیند.
- ۳- تاریخ نگار ادبی می کوشد متون فراموش شده و به حاشیه رانده شده را به صحنه تاریخ ادبیات بازگرداند.
- ۴- تاریخ نگار ادبی به رویکردهای معاصر در نقد ادبی توجه دارد.
- ۵- تاریخ نگار ادبی انواع ادبی را قالبهایی خشک نمی داند و به آثاری که میان چند نوع ادبی قرار می گیرند، توجه دارد.
- ۶- تاریخ نگار ادبی به معرفتهای هر دوره تاریخی اشراف دارد و نشان می دهد چگونه این معرفتها حاصل نزاع گفتمانهای قدرتی دوران خود هستند و چگونه جای خود را به دیگر معرفتها می دهند.
- ۷- تاریخ نگار ادبی در این باب به مهم ترین نکته ای که توجه دارد، آن است که تاریخ ادبی لزوماً بیان یک ارزشیابی ویژه است و خود تاریخ نگار هم، در چهارچوب ایدئولوژیک و نظام پیچیده قدرتی - خواننده ای سوپژکتیو از متون ادبی است. (نجمیان، ۱۳۸۴، ص ۹۸).

رویکردها در تاریخ ادبیات نگاری

تاریخ ادبیات به معنای توصیف علمی ادبیات است؛ مثل تاریخ طبیعی که توصیف پدیده های طبیعی است. تاریخ ادبیات نگاری به صورتی که عملاً همه اعصار و ملل را در برگیرد، عمدتاً به قرن نوزدهم مربوط است. البته رشته تاریخ نگاری ادبی در قرن هجدهم تأسیس شد. در نگارش تاریخ ادبیات چند معیار یا رویکرد وجود دارد:

۱- رویکرد سنتی

۲- رویکرد علمی

۳- رویکرد هرمنوتیکی

در رویکرد سنتی، هدف گردآوری اطلاعات درباره شاعران و نویسندگان و آثار آنها از شعر و داستان گرفته تا تاریخ ریاضیات و نجوم و پزشکی است. در حقیقت در این روش ما با تاریخ فرهنگ و تمدن

مواجه هستیم. به همین جهت سنت بو (۱۸۰۴-۱۸۶۹) می گوید: «اگر موضوع آثار مطرح باشد، آشنایی با شخص نویسنده کافی نیست. وی معتقد است پیش و بیش از هر چیز باید به بازنمایی تطور، وحدت و کلیت یک دوران ادبی پرداخت.» (ولک، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۸۰)

به همین جهت وی با نقد شدید به تاریخ ادبیات سنتی آن را «شهر خاموشان» یا گورستان می نامد. در این رویکرد معیار گزینش و شرح احوال نویسندگان و شاعران دوره، سیاسی است. یعنی «بیشتر تواریخ ادبی این دوره ها را به اقتضای تغییرات سیاسی تقسیم بندی می کنند. بنابراین، ادبیات را کاملاً تابع انقلابات سیاسی و اجتماعی یک ملت محسوب می دارند.» (ولک، ۱۳۷۳، ص ۳۰۴)

این رویکرد مخالفان زیادی دارد. از جمله «فرانتس گریلیارتسر» اتریشی (۱۷۹۱-۱۸۷۲). وی منکر پیوند میان شعر و تاریخ است و می گوید: پیشرفت هنر به استعداد بستگی دارد نه به رویدادهای تاریخی؛ حتی اگر فردریک کبیر هم وجود نمی داشت، گوته همان شاعر بزرگی می شد که هست و انقلاب فرانسه (که بی اندازه خشونت آمیز بود) حتی یک شاعر هم به وجود نیاورد.» (لک، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۴۶)

برگرفتن معیار اوضاع سیاسی برای نگارش تاریخ ادبیات با دو مشکل عمده روبروست:

۱- اوضاع و شرایط سیاسی را تنها معیار برای اوضاع ادبی برگرفتن، یعنی رشد و غنای ادبیات به رشد و شکوفایی اوضاع سیاسی بستگی دارد.

۲- سطحی نگری و غفلت در این رویکرد؛ یعنی طرفداران این رویکرد می پندارند که با این روش بر ادبیات و ادبا احاطه یافته اند. (طه حسین، بی تا، ص ۴۰)

نمونه بارز این رویکرد را می توان در آثار جرجی زیدان (تاریخ آداب اللغه العربیه)، بروکلمان در تاریخ ادبیات عرب، زیات، احمداسکندری و ... در ادب عربی یافت.

۲- رویکرد علمی: گوستاو لانسون فرانسوی (۱۸۵۷-۱۹۳۴) را می توان مظهر رویکرد علمی در تاریخ ادبیات نگاری دانست. مهم ترین اثر او تاریخ ادبیات فرانسه (۱۸۹۴) است که مرجع معیار تاریخ ادبی آن کشور است. به نظر وی «هدف تاریخ ادبی توصیف فردیتهاست. تاریخ ادبی هدف علمی به معنای دقیق کلمه ندارد و بلکه در صدد کسب لذت معنوی و شکل بخشیدن به فرهنگ باطنی انسان است. توجه اصلی وی به پدیده ادبی است نه به شرح حال نویسنده یا زمینه اجتماعی، فردیت را باید در اثر ادبی یافت.» (ولک، ۱۳۷۴-ج ۲، ص ۱۰۲)

ویژگیهای تاریخ ادبیات نگاری علمی از نظر «لانسون» عبارت است از «واقع نگری، پژوهش فارغ از غرض شخصی، شکیبایی، تقلیل سهم احساسات شخصی، شک و تردید پیوسته در منابع و مآخذ تحقیق، جستجوی منابع کمیاب و دور از دسترس، بررسی زمینه تاریخی اجتماعی اثر ادبی، به کارگیری اطلاعات زندگی نامه ای در شرح و تفسیر آثار، دقت و نظم، درنگ و تأمل...» (فتوحی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۵)

در این رویکرد تنها به شرح حال نویسندگان و شاعران تکیه نمی شود بلکه توجه بیشتر به چیزهایی است که فراگیر و با دوام هستند. به نظر «والترپیتن کار» (۱۸۵۵-۱۹۲۳) اگر بنا باشد که تاریخ ادبیات، تاریخی به قاعده باشد و نه مجموعه ای از زندگی نامه ها- حیات شاعران و مقالاتی درباره آثار گوناگون آنها- در آن صورت باید تنوع در آن چیزهایی باشد که مستدام و فراگیرند و به گرایشهایی پردازد که

مؤلفان مختلف در آن مشترکند، به شکلهای و اسلوبهایی که به ارث برده اند، به خاستگاههای هنری شان». (ولک، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۰۳)

«لانسون» هم معتقد بود که «کوشش های اصلی ما در جهت شناختن متون ادبی و مقایسه بین آن هاست تا بتوانیم ویژگی های فردی را از ویژگی های مشترک و بدعت گذاری و نوآوری را از سنت گرایشی تشخیص دهیم و آثار را برحسب نوع ادبی، مکتبها و جنبشها طبقه بندی کنیم و سرانجام رابطه بین این طبقات و زندگی معنوی، اخلاقی و اجتماعی کشور، و نیز بسط و گسترش ادبیات و تمدن اروپایی را مشخص نماییم.» (قویمی، ۱۳۸۴، ص ۸۳)

در رویکرد سنتی مورخ ادبی از خلال تحولات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی به تبیین تاریخ ادبیات می پردازد و عنایتی به متون ندارد و متون ادبی برای او در حد ارائه چند نمونه شعر و نثر تجلی دارند اما در رویکرد علمی مورخ ادبی باید به بررسی مکاتب ادبی، ظهور و سقوط انواع ادبی و جنبش های ادبی بپردازد و از خلال مکاتب و انواع ادبی به تبیین تاریخ ادبیات یک ملت بپردازد.

۳- رویکرد هرمنوتیکی:

با ظهور مباحث هرمنوتیکی و تحلیل متنی در فلسفه و بحثهایی چون معنا، دریافت و تأویل متن، نظریه ادبی و به تبع آن تاریخ ادبی نیز متأثر شد. آنچه در این رویکرد از اهمیت بسیار برخوردار است، متن است؛ لذا ماهیت ادبیات از دیدگاه متن گرایان با رویکردهای دیگر متفاوت است. به نظر اینها ماهیت ادبیات در امور زیر خلاصه می شود:

۱- ادبیات به منزله برجسته سازی زبان.

۲- ادبیات به منزله یکپارچه سازی زبان.

۳- ادبیات به منزله داستان.

۴- ادبیات به منزله شیء زیباشناختی.

۵- ادبیات به منزله سازه ای بینامتنی یا بازتابنده خود. (کالر، ۱۳۸۵، ص ۴۷ و ۴۸)

در این رویکرد مسأله دریافت و زیباشناسی دریافت از منظر خواننده (مخاطب) مطرح می شود. «مورخ باید تاریخ دریافتهای پیاپی را بنویسد و میان هنر گذشته و امروز، میان ارزشهای سنتی و تجربه کنونی ما از ادبیات، پیوستگی استواری برقرار سازد.» (پوینده، ۱۳۷۷، ص ۱۲۸).

از نظر اینها تاریخ ادبیات خوانندگان داریم نه تاریخ ادبیات آفرینندگان، مخاطب در این رویکرد نقش مهمی را ایفا می کند. لذا «زندگی تاریخی یک اثر ادبی بدون مشارکت فعال مخاطبان قابل تصور نیست. مخاطبان عرصه ای را که اثر می تواند در آن آشکار شود، گسترش می دهند. یعنی خواهان تاریخ ادبی خوانندگان هستیم که به جای تأکید بر آفرینش، بر دریافت تمرکز دارد» (هارلند، ۱۳۸۲، ص ۳۳۶).

دیدگاه هرمنوتیک و نظریه دریافت، پرسشهای تازه ای در برابر نظریه ادبی، و تاریخ ادبیات قرار می

دهند که عبارتند از:

۱- حضور متن ادبی در تاریخ چگونه است؟

۲- متن در موقعیت های مختلف تاریخی چه نقشی بازی کرده است؟

- ۳- نسبت متن با ذوق و سلیقه دوره های مختلف چگونه است؟
- ۴- ارتباط آن با دیگر متون چگونه است؟
- ۵- کانون مرکزی تاریخ متن کدام است؟
- ۶- وابستگی متن با سنت و گسست آن از سنت چقدر است؟
- ۷- متن تا چه حد قابلیت امروزی شدن دارد؟
- ۸- آیا متن ادبی در گذر زمان پرسشهای مختلفی را طرح می کند؟
- ۹- آیا نسلهای مختلف در مکالمه با آن پرسشهای تازه ای را مطرح می کنند؟ (فتوحی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۹)
- در این رویکرد، متن ادبی با تاریخ در تقابل قرار می گیرد. چون ارزیابی متن ادبی با تاریخ آن چندان مرتبط نیست. هر چند که برخی از تحلیلهای تاریخی در نوع خود می تواند ارزشمند باشد ولی رعایت ملاحظات تاریخی برای نقد یک متن چندان به هم مرتبط نیستند. «اگر نقد ادبی به عنوان ارزیابی تلقی شود و هدف آن سنجش اثر به عنوان قطعه ای ادبی باشد، پس می توان استدلال کرد که رعایت ملاحظات تاریخی با آن ارتباطی ندارد و اثر ادبی یا خوب است یا بد، و اگر چه اوضاع تاریخی ممکن است خوبی یا بدی آن را تحلیل کند، اما نمی تواند حقیقت امر را تغییر دهد.» (دیچز، بی تا، ص ۳۸۰)
- مشکل دیگر آن است که «دسته بندی آثار ادبی بر اساس نویسندگان را می توان مانعی برای انتشار آزادی دانش دانست؛ زیرا آن آثار پیشاپیش در نظام شناخت و ارزشی معینی، قرار می گیرند که تحت سیطره اندیشه ها و عرفهای موجود درباره نویسندگی و زندگی نامه است.» (وبستر، ۱۳۸۲، ص ۳۸)
- رویکردهای علمی و هرمنوتیکی در تاریخ ادبیات نگاری از آنجا مطرح شده که تاریخ ادبیات نگاری سنتی دارای لغزشهایی بوده است. رویکرد سنتی تاریخ ادبیات نگاری با نقدهای زیر مواجه است:
- ۱- ادبیات بر تمامی آثار مکتوب تمدن و فرهنگ یک قوم و حتی هر گونه فعالیت های ذهنی و فرهنگی اطلاق شده است.
 - ۲- اساس کار آنها، روشنگری تاریخی است، با تکیه بر کاوشگری در زمینه های تاریخی و اطلاعات زندگی نامه ای.
 - ۳- مخزن اطلاعات خام زندگی نامه ای و شرح احوال هستند و اطلاعات کتاب شناختی و تاریخی در آنها فراوان است.
 - ۴- غالباً فاقد نگرش تاریخی اند و روایت تاریخی ادبیات و سیر تحول، لحظه های تغییر سبک ها و مسأله تأثیر و تأثر را چندان لحاظ نمی کنند.
 - ۵- الگوهای گذشته را الگوهای ابدی و معیار های مطلق می دانند.
 - ۶- زیبایی از نظر آنان امری مطلق است و برای همه دورانها و انسانها یکسان است و محال است که کسی زشت را زیبا بیند.
 - ۷- بر مسأله ملیت تأکید بسیار دارند. (فتوحی، ۱۳۸۲، صص ۲۸ و ۲۹).
- خلاصه آن که تاریخ ادبیات نگاری سنتی، مؤلف مدار است و تاریخ ادبیات جدید مخاطب مدار. در رویکرد سنتی به تاریخ ادبیات، تاریخ تولید نگاشته می شود ولی در رویکرد جدید، تاریخ مصرف.

منابع و مأخذ

- احمدی بابک، رساله تاریخ، جستاری در هرمنوتیک تاریخ، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۸۷.
- حسین طه، فی الادب الجاهلی، دارالمعارف، مصر، الطبعة الاولى، بی تا.
- WWW. Valselit. com
- اسکولز رابرت، درآمدی بر ساختار گرایی در ادبیات، ترجمه فرزانه طاهری، نشر آگاه، چاپ دوم، ۱۳۸۳.
- زرین کوب عبدالحسین، تاریخ در ترازو، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۷۰.
- وبستر راجر، پیشدرآمدی بر مطالعه نظریه ادبی، ترجمه الهه دهنوی، نشر روزنگار، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- واینر، پی، فیلیپ، فرهنگ تاریخ اندیشه ها، انتشارات سعادت، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۵.
- ولک رند، آوستن وارن، نظریه ادبیات، ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- رک: ولک رند، تاریخ نقد جدید، ترجمه سعید ارباب شیروانی، انتشارات نیلوفر، چاپ اول، جلد ۲، ۱۳۷۴.
- قویمی مهوش، مقاله تاریخ ادبیات، پیدایش، وظایف، اهداف و محدودیت ها در «درباره تاریخ ادبیات»، سمت، چاپ اول، ۱۳۸۴.
- گرین کیت و جیل لبیهان، درسنامه نظریه و نقد ادبی، نشر روزنگار، گروه مترجمان، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- دیچز دیوید، شیوه های نقد ادبی، ترجمه غلامحسین یوسفی، انتشارات علمی، چاپ اول، بی تا.
- پورنامداریان، تقی، مقاله «موضوع و مواد تاریخ ادبیات» در «درباره تاریخ ادبیات»، سمت، چاپ اول، ۱۳۸۴.
- بونو برنارد، مقاله تاریخ ادبیات، ترجمه سهیلا اسماعیلی، در «درباره تاریخ ادبیات» سمت، ۱۳۸۴.
- مندور محمد، النقد المنهجي عندالعرب، نهضة مصر، الطبعة الاولى، ۱۹۹۶.
- پاکتچی احمد، مقاله «تاریخ نگاری ادبیات در محافل اولیه» در «درباره تاریخ ادبیات» سمت، ۱۳۸۴.
- نجومیان، امیر علی، مقاله «رابطه تاریخ و ادبیات از منظر تاریخ گرایی نوین» در «درباره تاریخ ادبیات»، سمت، ۱۳۸۴.
- فتوحی محمود، نظریه تاریخ ادبیات، انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۸۷.
- کالرجاناتان، نظریه ادبی، ترجمه فرزانه طاهری، نشر مرکز، چاپ دوم، ۱۳۸۵.
- پوینده محمد، درآمدی بر جامعه شناسی ادبیات، انتشارات نقش جهان، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- هارلند ریچارد، درآمدی تاریخی بر نظریه ادبی از افلاطون تا بارت، ترجمه علی معصومی، شاپور جورکش، نشر چشمه، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۲.
- فتوحی محمود، نظریه تاریخ ادبیات، انتشارات تاز، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۲.

التحليل النقدي لكتابة تاريخ الأدب

الدكتور سيد حسين سيدى

استاذ مشارك فى اللغة العربية و آدابها بجامعة « فردوسى »

الملخص

هذه المقالة التي هي ثمرة دراسة أساليب الكتابة في تاريخ الأدب تجيب عن هذا السؤال هل يمكن أن نجد صلة بين النصّ الأدبي و التاريخ؟ هذا السؤال يستدعى أن نعرف ما النصّ الأدبي و ما التاريخ؟ لذلك و إجابة عن هذا السؤال ينكر بعض النقاد و مؤرخي الأدب وجود مثل هذه الصلة. هم يعتقدون أن الأدب يتجه نحو الخيال و أما التاريخ فإنه دراسة علمية لوقائع الماضي. لذا فإنّ الصلة بين هاتين المقولتين المتفاوتتين صارت مصدرًا للنقد الحديث.

المفردات الرئيسية: التاريخ، الأدب، النظرية الأدبية، تاريخ الأدب.